

## اهداف امپریالیستی امریکا و مسئله امریکا\*

جان بلامی فاستر و دیگران

ترجمه مرتضی محیطی

سیاست رسمی واشنگتن در مورد عراق در حال حاضر عبارت از "تغییر رژیم" آن کشور است - چه از طریق یک کودتای نظامی و چه با حمله نظامی امریکا به آن کشور به بهانه "حمله پیشگیرانه" علیه دولت گردنکشی که مصمم به تهیه و کاربرد "سلاح‌های کشتار جمعی" است.<sup>۱</sup> حمله نظامی امریکا اما، چنانچه صورت گیرد، به هیچ رو به تغییر در بغداد محدود نخواهد ماند. هدف بزرگتر این حمله دست کم، گسترش قدرت جهانی ایالات متحده از طریق اعمال سلطه این کشور بر تمامی خاورمیانه خواهد بود. بنابراین آنچه اکنون جهان با آن روبه‌روست عبارت از احتمالی جدید و مهم در تاریخ امپریالیسم است. امپریالیسم امروزه بی‌تردید با امپریالیسم اواخر قرن نوزدهم فرق دارد. در آغاز دوران جدید امپریالیسم، چند دولت قدرتمند - به‌ویژه آلمان، ژاپن و ایالات متحده - وارد صحنه بین‌المللی شدند تا سلطه بریتانیا را در جاهای مختلف جهان به چالش گیرند. در این دوره، امپریالیسم دارای شماری ویژگی‌های آشکار به‌قرار زیر بود:

تلاش و رقابت دولت‌های قدرتمند اروپایی برای تقسیم افریقا؛ شدت‌گیری رقابت میان قدرت‌های اروپایی بر سر تسخیر بازارهای یکدیگر؛ و اوج‌گیری چالش آلمان در برابر لندن به‌عنوان بازار پولی عمده جهان. به‌طور هم‌زمان ایالات متحده کوشش می‌کرد، در عین حال گسترش مستعمرات و مناطق نفوذ خود در امریکای لاتین و آسیا، به رقابت بر سر بازارهای اروپا وارد شود. علل اصلی جنگ اول جهانی عبارت از رقابت سخت میان قدرت‌های بزرگ بر سر مستعمرات و بازارها و کوشش آلمان در حذف انگلیس به‌عنوان مرکز جهانی بازار پول و کالای جهانی بود. دوران بعد از جنگ اول نمایانگر مرحله‌ی دوم نوامپریالیسم بود. قرارداد ورسای [۱۹۱۹] در واقع نسخه تقسیم‌غنائم میان برندگان جنگ با هدفی واحد در میان همه آن‌ها بود - شکست بلشویسم. تورستین ویلن (اقتصاددان به‌نام امریکایی اوایل قرن ۲۰) نوشت که نابودی بلشویسم از صحنه گیتی صرفاً یکی از مواد پنهانی قرارداد ورسای نبود بلکه "کاغذ پوستی" بود که قرارداد ورسای روی آن به رشته تحریر درآمد.<sup>۲</sup> برنامه متزوی ساختن و ساقط کردن دولت شوروی اما "به دلیل بحران بزرگ و جنگ دوم جهانی که بر اثر تلاش نیروهای محور یعنی آلمان، ایتالیا و ژاپن برای تسخیر فضای بیشتر در نظام جهانی به وجود آمد، موقتاً متوقف شد. مرحله سوم

نوامپریالیسم بعد از جنگ دوم جهانی آغاز گردید. حین جنگ، ایالات متحده به‌عنوان دولت مسلط جدید در جهان سرمایه‌داری طرحی برای زیر کنترل گرفتن آنچه را که مراکز استراتژیک اقتصاد جهانی تشخیص می‌داد، تنظیم کرده بود. طرح بلند پروانه‌ای که در آن هنگام تنها به دلیل وجود مناطق نفوذ اتحاد جماهیر شوروی محدود می‌گردید. نوامپریالیسم در نوامبر ۱۹۸۱ در همین مجله [مانتلی ریویو] شکل‌گیری استراتژی ژئوپلیتیک آن زمان ایالات متحده را چنین توضیح داد:

"چارچوب عمومی شیوه تفکری که سیاست خارجی دولت امریکا از جنگ دوم جهانی به این سو در آن شکل گرفت، به بهترین شکل در اسناد برنامه‌ریزی‌هایی منعکس شده است که حین جنگ توسط طراحان سیاسی وزارت خارجه و "شورای روابط خارجی" - که به مدت ۶ سال (۴۵-۱۹۴۹) در جلسات "برنامه مطالعات جنگ و صلح" شرکت کرده‌اند به رشته تحریر درآمده است. این افراد شرکت‌کننده در سال‌های ۴۲-۱۹۴۱ با اطمینان خاطر می‌دانستند که جنگ در حالی پایان خواهد گرفت که ایالات متحده در موقعیتی با برتری سهمگین از آن بیرون خواهد آمد. سؤال مطرح شده اکنون برایشان این بود که: "حال جهان را چگونه می‌توان اداره کرد." آنان مفهومی را طرح‌ریزی کردند که به "برنامه‌ریزی منطقه بزرگ" (Planning Great Area) معروف شد که در آن منطقه بزرگ به‌عنوان منطقه‌ای تعریف می‌شد که طبق دیدگاه این طراحان "از نظر استراتژیک برای کنترل جهان ضروری باشد." تحلیل ژئوپلیتیک پشت بند این طرح کوشش داشت معین کند کدام مناطق جهان باید باز باشند - بازبودن برای سرمایه‌گذاری، "باز" برای برگرداندن سودهای حاصله به کشور مادر؛ به سخن دیگر "باز برای تسلط ایالات متحده. شرکت‌کنندگان در برنامه جنگ و صلح به این نتیجه رسیدند که اگر اقتصاد امریکا، بدون تحمل تغییری در داخل (نکته به‌غایت پراهمیتی که در تمام بحث‌های آنان آشکارا دیده می‌شود) یعنی بدون تغییر در توزیع درآمدها و ساختار قدرت یا هر گونه دگرگونی در ساختارهای اقتصادی، بخواهد به رشد و رونق خود ادامه دهد، حداقل مناطق از نظر استراتژیک لازم برای کنترل جهان شامل تمام نیم‌کره غربی، امپراتوری سابق انگلیس - که در حال برچیدن بود - و شرق دور خواهد بود. این حداقل منطقه لازم بود؛ منطقه حداکثر البته، سراسر جهان بود. مفهوم منطقه بزرگ چیزی میان آن حداقل و این حداکثر - و مسئولیت سازمان‌دهی آن از جهت نهادهای مالی و برنامه‌ریزی - بود. این چارچوب فکری است که در سراسر سال‌های بعد از جنگ پا برجاست مانده است."

رهایی مستعمرات اروپا و شکست برنامه‌های بلند پروازانه ژاپن در دریای آرام، سرمایه‌های امریکایی را قادر ساخت با پشتیبانی قدرت نظامی آن کشور آغاز به نفوذ در بازارهایی کند که قبلاً برایش قابل دسترسی نبودند. در حالی که قرار داد برتون وودز چارچوب اقتصادی جدیدی برای قدرت‌های امپریالیستی فراهم می‌ساخت. قدرت نظامی امریکا و عملیات پنهانی آن توسط سازمان سیا با تکرار هر چه بیشتر در

## چارچوب عمومی شیوه تفکری که سیاست خارجی دولت امریکا از جنگ دوم جهانی به این سو در آن شکل گرفت، به بهترین شکل در اسناد برنامه‌ریزی‌هایی منعکس شده است که حین جنگ توسط طراحان سیاسی وزارت خارجه و "شورای روابط خارجی" - که به مدت ۶ سال (۴۵-۱۹۴۹) در جلسات "برنامه مطالعات جنگ و صلح" شرکت کرده‌اند به رشته تحریر درآمده است

می‌کند: "روایت رسمی دولت امریکا درباره عراق هیچ‌گاه با عقل جور در نمی‌آمده است... تهدید حمله به عراق علتش وجود سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم، صدام حسین یا قطع‌نامه‌های سازمان ملل نیست. این جنگ در صورت وقوع، هدفش نشان‌دادن ظهور رسمی ایالات متحده به‌عنوان یک امپراتوری تمام عیار جهانی است که می‌خواهد به تنهایی مسئولیت و اقتدار پلیس جهانی را به‌دست گیرد. این پدیده نقطه اوج برنامه‌ای است که طی ۱۰ سال در حال تکوین بوده است و توسط کسانی طرح و برنامه‌ریزی شده که معتقدند ایالات متحده باید از موقعیت کنونی برای سلطه جهانی استفاده کند، حتی اگر این مسئله به معنای آن باشد که به صورت "امپریالیست‌های امریکایی"، یعنی به صورت چیزی که دشمنان ما همیشه ادعا می‌کردند، ظاهر شویم... امپراتوری رم نیز به سیاست‌های بازدارندگی تن در نداد بلکه دست به تسخیر زد. ما هم باید چنین کنیم."

### دفاع از امپراتوری

جنگ‌های امپریالیستی برای کشورگشایی، هر آن قدر هم که توجیه‌ناپذیر باشند، همیشه نوعی توجیه را می‌طلبند. این نوع توجیه اکثراً از طریق دکترین تدافعی صورت گرفته است. جوزف شوپیتز اقتصاددان معروف اتریش و استاد پیشین دانشگاه هاروارد درباره امپراتوری رم در اوج گسترش آن می‌نویسد "هیچ گوشه‌ای از جهان شناخته شده آن روز نبود که ادعا نشود منافع امپراتوری در آن‌جا در معرض خطر قرار گرفته یا زیر حمله مستقیم است. این منافع اگر مستقیماً مربوط به خود رم نبود مربوط به متحدین رم می‌شد، و اگر هم هیچ متحدی وجود نداشت در آن صورت به غرور ملی رم توهین شده بود. جنگ همیشه پوشش و هاله‌ای از قانونی بودن داشت و این، امپراتوری رم بود که همیشه در معرض حمله همسایگان شیطان صفت قرار داشت و این امپراتوری رم بود که برای فضای تنفسی می‌جنگید. سراسر جهان آکنده از انواع دشمن بود و این مسئولیت آشکار رم بود که حفاظی در برابر این نقشه‌های

سراسر جهان به کار گرفته شد - جنگ کره و ویتنام؛ براندازی دولت‌های ایران، گواتمالا و شیلی و کوشش در برانداختن دولت کوبا و دخالت‌های داخلی متعدد در امریکای مرکزی و آفریقا.

آنچه برای کل طرح "منطقه بزرگ" اهمیت تعیین‌کننده داشت، کنترل خاورمیانه بود؛ منطقه‌ای که به‌عنوان بخشی از امپراتوری انگلیس تلقی می‌شد و از جهت کنترل اقتصادی، نظامی و سیاسی جهان اهمیت حیاتی داشت - از همه مهم‌تر به این دلیل که این منطقه منبع بزرگترین ذخائر نفتی کشف شده در جهان بود. از این‌رو دولت امریکا در دهه ۱۹۵۰ دست به یک سلسله طولانی دخالت‌های پنهانی و آشکار در این منطقه زد که از همه مهم‌تر برانداختن دولت منتخب و دموکراتیک مصدق در ایران در ۱۹۵۳ بود چراکه او شرکت‌های نفتی خارجی را ملی کرده بود. نتایج موفقیت‌آمیز این یورش دولت امریکا آشکار بود. کنترل کمپانی‌های نفتی امریکایی بر ذخایر نفتی خاورمیانه میان سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۶۷ از ۱۰ درصد به ۶۰ درصد افزایش یافت؛ در حالی که ذخایر زیر کنترل انگلیس از ۷۲ درصد در ۱۹۴۰ به ۲۰ درصد در ۱۹۶۷ کاهش یافت.<sup>۳</sup>

به تأخیر افتادن طولانی اتحاد هدفمند کشورهای اروپای غربی، بخشا به دلیل پیامدهای رکود اقتصادی، به‌معنای ناتوانی اروپا در تبدیل شدن به چنان سپری در برابر نفوذ ایالات متحده بود که رهبران اروپا امید داشتند به وجود آورند. در شرایط ضعف اروپا در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰، راه برای دور جدید هژمونی ایالات متحده، هژمونی که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ قدری رنگ باخته بود، باز گردید.

از دیدگاه تاریخ تحول امپریالیسم، آشکار است که انگیزه موجود در پشت فشار کنونی واشنگتن برای آغاز جنگ با عراق به هیچ رو تهدید نظامی علیه امریکا نیست، بلکه هدفش نشان دادن این است که ایالات متحده اکنون آماده است قدرت خود را هر آن‌گاه که اراده کند به کار اندازد. همان‌گونه که جی بوکمن (J. Bookman) معاون سردبیر صفحه سر مقالات نشریه آتلانتیک جورنال کانستی توشن در این مجله اشاره

بی‌تردید تهاجمی باشد.<sup>۵</sup>

مصلحت در حال حاضر در جهان سوم جایی قرار دارند که امکانات برای گسترش سلطه آمریکا از هر جای دیگر دنیا بیشتر است. عراق در زیر دیکتاتوری بی‌رحم صدام حسین، به‌عنوان مهم‌ترین دولت گردنکش و دشمن شماره یک جهان معرفی می‌شود. عراق اگر چه به ترسناک‌ترین اسلحه کشتار جمعی یعنی سلاح اتمی مجهز نیست، اما دولت بوش ادعا می‌کند که ممکن است به زودی به آن دسترسی پیدا کند. افزون بر آن با وانمود کردن رهبر آن کشور به صورت فردی دیوانه، گفته می‌شود که دولت عراق چنان غیرمنطقی است که هیچ‌کس از حمله اتمی ندارد. در نتیجه به ما گفته می‌شود که هیچ‌کس راه دیگری وجود ندارد جز حمله هر چه سریعتر به این رژیم شیطانی، حتی پیش از آن‌که به این اسلحه مخوف دست یابد. دولت بوش تأکید کرده است که بازرسی مامورین سازمان ملل در مرحله فعلی بی‌فایده است (گرچه دیگر اعضای شورای امنیت سازمان ملل این نظر را رد کرده‌اند) و ادعا می‌شود که صدام حسین همیشه راه‌هایی برای پنهان کردن مهم‌ترین فعالیت‌های اسلحه‌سازی خود در مکانی نهفته در مجتمع گسترده‌ای که به امنیت او اختصاص داده شده است پیدا خواهد کرد؛ جایی که هر چند هم عراق با بازرسی بی‌قید و شرط مامورین سازمان ملل موافقت کند باز هم از چشم آنان پنهان خواهد ماند. بنابراین هیچ‌گزینه واقعی جز "تغییر رژیم" (و گذاشتن رژیمی دست‌نشانده به جای آن) از طریق زور - یا یک کودتای نظامی و یا حمله نظامی - باقی نمانده است.

دولت آمریکا با تلقین ترس به مردم آمریکا از این طریق، مردمی که قبلاً در اثر فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای پذیرش چنین تلقین‌هایی آمادگی دارند درصدد کشتادن آمریکا و جهان به سوی جنگ است. اگر رئیس‌جمهور آمریکا و اعضای دولتش بتوانند هر روز با استفاده از بلندگوهایشان تأکید کنند که آمریکا در معرض یک حمله قریب‌الوقوع توسط سلاح کشتار جمعی است و مسئله خطر "ابرقارچ مانند اتمی" را حتی توسط کشوری که فاقد چنین سلاحی است، دم به دم مطرح کند، بالاخره خواهد توانست بخش بزرگی از جمعیت این کشور را به دنبال خود کشد.

تکرار بی‌وقفه این اخطارهای هولناک، با پیروی از اصل دروغ بزرگ همراه با همکاری کامل دستگاه‌های ارتباط جمعی که بلندگوی چنین دولتی شده‌اند، تدریجاً خواهد توانست شک و تردید و عدم اطمینان مردم نسبت به گفته‌های دولت را بفرساید. دونالد رامزفلد وزیر جنگ آمریکا، در مورد قانع کردن مردم به پشتیبانی از یک جنگ ناخواسته می‌نویسد: "چنانچه حمایت مردم (از جنگ) در ابتدا ضعیف باشد، رهبران کشور باید برای جلب حمایت مردم در جهت ادامه کوشش‌های (جنگی) تا هر زمان که لازم باشد به سرمایه‌گذاری سیاسی تن در دهند."<sup>۸</sup>

ادعاهای صادره از کاخ سفید در کوشش به سر هم‌بندی هر ذره برای دست‌زدن به حمله نظامی چنان جنون‌آمیز بوده است که حتی جورج تنت رئیس سازمان سیا را مجبور کرده است موضع‌گیری کرده و

تظاهر به این سلسله بی‌پایان از جنگ‌های تدافعی برای جلوگیری از نیروهای شیطان صفت و مصمم به تجاوز که در هر گوشه جهان شناخته شده ضروری است با سقوط امپراتوری رم پایان نگرفت بلکه بخشی از توجیه کشورگشایی امپریالیسم انگلیس در قرن ۱۹ و امپریالیسم آمریکا در قرن بیستم بوده است.<sup>۶</sup> همین نوع شیوه تفکر، حاکم بر سند اخیری است که زیر عنوان "استراتژی امنیت ملی" و ایالات متحده از سوی کاخ سفید به کنگره ارائه شده است.<sup>۷</sup> این سند سه اصل کلیدی سیاست استراتژیک ایالات متحده را مشخص می‌سازد:

## آنچه برای کل طرح "منطقه بزرگ"

اهمیت تعیین‌کننده داشت، کنترل خاورمیانه

بود؛ منطقه‌ای که به‌عنوان بخشی از امپراتوری

انگلیس تلقی می‌شد و از جهت کنترل اقتصادی،

نظامی و سیاسی جهان اهمیت حیاتی داشت

- از همه مهم‌تر به این دلیل که این

منطقه منبع بزرگترین ذخائر نفتی

کشف شده در جهان بود.

۱. تثبیت سلطه بلامنازع نظامی آمریکا بر جهان به صورتی که هیچ کشور دیگری نباید اجازه داشته باشد با دولت آمریکا به رقابت برخاسته و با آن را تهدید کند؛ ۲. آمادگی دولت آمریکا به دست زدن حمله نظامی "پیشگیرانه" علیه دولت‌ها یا نیروهایی در هر نقطه از کره زمین که به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت ایالات متحده، نیروهای نظامی آن، تأسیسات آن در خارج و یا دوستان و متحدین‌اش تلقی گردد؛ ۳. مصونیت شهروندان آمریکایی (بخوان رهبران گذشته و حال آن) از پیگرد قانونی توسط دادگاه جنایی بین‌المللی. ادوارد کندی در تفسیر استراتژی جدید امنیت ملی اعلام داشت که: "این دکترین دولت آمریکا همانا اعلام امپریالیسم آمریکا در قرن بیست و یکم است؛ دکترینی که هیچ کشور دیگری نه می‌تواند و نه باید آن را بپذیرد" (۷ اکتبر ۲۰۰۲)

رویای واشنگتن برای برقراری یک امپراتوری جهانی فراتر از آنچه جهان تاکنون به خود دیده، به همان اندازه، جاه‌طلبانه است که ترس جنون‌آمیز آن از دشمنان بی‌شمار کمین کرده در هر گوشه جهان و آماده برای به خطر انداختن امنیت "خاک میهن" آغشته به پارانویا است. این تهدیدهای خارجی، از دید دولت آمریکا تنها در خدمت گسترش قدرت دولت و انحصارات این کشور است. دشمنان مورد آماج حمله، بنابه

اسلحه بیولوژیک و شیمیایی است چرا که این سلاح‌ها ضمن بازرسی‌های سازمان ملل در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ عملاً از میان برده شده‌اند. توانایی‌های قبلی این دولت از این جهت برمی‌گردد به سال‌های دهه ۱۹۸۰ یعنی زمانی که عراق زیر رهبری صدام حسین یکی از متحدان دولت آمریکا بود. در سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ حین جنگ ایران و عراق، پس از آن که عراق در سال ۱۹۸۴ اسلحه شیمیایی علیه نیروهای ایران به کار برد، شرکت‌های آمریکایی با موافقت دولت ریگان و بوش اول، اقدام به ارسال شمار زیادی کشت‌های بیولوژیک کشنده از جمله سیاه زخم به عراق کردند. ارسال هشت محموله کشت میکربی که بعداً توسط "مرکز کنترل بیماری" به عنوان "از لحاظ بیولوژیک، مهم" طبقه‌بندی شدند، به تصویب وزارت بازرگانی آمریکا رسید. عراق در این سال‌ها روی هم رفته لاقفل ۷۲ محموله، کولونی میکربی، کشت میکربی و مواد شیمیایی با توان بالقوه انجام جنگ شیمیایی و بیولوژیک از ایالات متحده دریافت کرد.<sup>۱۰</sup> دولت آمریکا حتی پس از آن که دو گزارش رسید که دولت عراق در ۱۹۸۸ علیه کردها در شمال عراق اسلحه شیمیایی به کار برده است به ارسال این مواد کشنده ادامه داد.

این مسئله بر همگان روشن است که ایالات متحده کشوری است که دارای بزرگترین توانایی کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی و پیشرفته‌ترین تکنولوژی در این زمینه است. بنابراین تعجب‌آور نیست که اکثر مردم جهان سیاست واشنگتن در قابل کشورهایی چون عراق را آلوده به دورویی می‌دانند به طوری که ریچارد باتلر رئیس پیشین بازرسان سازمان ملل در عراق خاطر نشان می‌کند که: "کوشش‌های من برای آوردن مقامات آمریکایی - حتی افرادی از آن‌ها که دارای سطح دانش بالا و درگیر مسئله‌اند - به پای بحث درباره سیاست یک بام و دو هوای آن‌ها با ناکامی کامل روبرو شده است. گاه احساس می‌کردم که ناتوانی‌شان در درک این مسئله چنان است که گویی به زبان مردم کره مریخ با آن‌ها حرف می‌زنم." به نظر ریچارد باتلر "آنچه دولت آمریکا مطلقاً توان درکش را ندارد این است که سلاح‌های کشتار جمعی آن‌ها به همان اندازه‌ی سلاح‌های عراق مشکل‌آفرین است." به نظر از این عقیده که "اسلحه کشتار جمعی خوب و بد وجود دارد" دیدگاهی دروغین است. ریچارد باتلر به عنوان یک بازرس اسلحه از سوی سازمان ملل هر روز خود را رویارو با این تضاد می‌دید که:

"هنگام ماموریت در بغداد، سخت‌ترین لحظات برای من زمانی بود که عراقی‌ها از من توضیح می‌خواستند که چرا ما باید برای داشتن اسلحه کشتار جمعی چنین سخت‌مورد تعقیب قرار بگیریم در حالی که پایین جاده اسرائیل وجود دارد که با وجود آن‌که همه می‌دانند صاحب لاقفل ۲۰۰ بمب اتمی است هیچکس او را تعقیب نمی‌کنند... باید اعتراف کنم که من هم وقتی از یک سو پرخاش شدید آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسویان علیه سلاح کشتار جمعی را می‌شنوم و از سوی دیگر می‌بینم که این واقعیت را به کلی نادیده می‌گیرند که خودشان به داشتن مقادیر عظیمی از همین سلاح‌ها، بی‌آنکه خم به ابرو بیاورند

ادعاهای دروغین رئیس جمهور را به چالش گیرد. بدین سان آقای نتن این ادعای رئیس جمهور را که عراق تهدید فوری و عاجل اتمی برای ایالات متحده است، در ملاءعام و آشکارا رد کرد و خاطر نشان ساخت که چنانچه عراق بخواهد برای تولید یک بمب اتمی به اندازه کافی مواد رادیواکتیو بسازد تا نیمه دوم دهه حاضر طول خواهد کشید. دولت آمریکا برای احتراز از ضعف استدلال خود در مورد بمب اتمی عراق، کوشیده است تأکید بیشتری بر خطر سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی عراق بگذارد.

**هنگام ماموریت در بغداد، سخت‌ترین لحظات برای من زمانی بود که عراقی‌ها از من توضیح می‌خواستند که چرا ما باید برای داشتن اسلحه کشتار جمعی چنین سخت‌مورد تعقیب قرار بگیریم در حالی که پایین جاده اسرائیل وجود دارد که با وجود آن‌که همه می‌دانند صاحب لاقفل ۲۰۰ بمب اتمی است هیچکس او را تعقیب نمی‌کند**

جورج بوش در نطق ۷ اکتبر خود در سینه‌سیناتی گفت که عراق ممکن است با کمک و همکاری شبکه‌های تروریستی هر لحظه کوشش کند با این سلاح‌ها، هدف‌هایی را در ایالات متحده مورد حمله قرار دهد. اما سازمان سیا در همان روز طی نامه‌ای به کنگره به امضای جورج نتن این ارزیابی را تکذیب و استدلال کرد که در عراق هیچ نشانه‌ای از تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک به چشم نمی‌خورد مگر به قصد دفاعی و انتظار می‌رود که این دولت، چنانچه دولت آمریکا به آن حمله نکند از هر گونه پشتیبانی از حملات تروریستی در آینده قابل پیش‌بینی احتراز کند. در نامه چنین می‌خوانیم: "به نظر می‌رسد که بغداد در حال حاضر حدودی برای خود تعیین کرده باشد که شامل دست‌زدن به حملات تروریستی علیه ایالات متحده با سلاح نابودی جمعی شیمیایی و بیولوژیک نیست." نامه سپس ادامه می‌دهد "اما اگر صدام به این نتیجه برسد که حمله ایالات متحده به آن کشور را دیگر نمی‌توان متوقف کرد، احتمال این‌که از دست زدن به حملات تروریستی خودداری کند بسیار کمتر خواهد شد."<sup>۹</sup>

## اسب تروا

واقعیت این است که عراق احتمالاً هم اکنون فاقد توانایی جنگی با

افتخار می‌کند و تأکید دارند که این سلاح‌ها برای امنیت ملی آن‌ها ضروری است و ضروری خواهد ماند، از ترس بر خود می‌لرزم... چرا که بشریت قادر به هضم چنین بی‌عدالتی نخواهد بود.<sup>۱۱</sup>

دولت امریکا نه تنها از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی پی‌گیرانه جلوگیری نمی‌کند بلکه بیش از هر کشور دیگر جهان منافعتش با گسترش چنین سلاح‌هایی گره خورده است. به همین دلیل است که کوشش‌های مکرر بین‌المللی برای محدود کردن این سلاح‌ها را با ناکامی روبه‌رو کرده است. به‌طور مثال در ماه دسامبر ۲۰۰۱، دو ماه پس از حملات ۱۱ سپتامبر جورج بوش رئیس‌جمهور امریکا با عقیم ساختن پیشنهاد کاربرد راه‌کارها و تحقیق و پی‌گیری از سوی کنفرانسیون سلاح‌های بیولوژیک و سمی (برای پیش‌گیری از گسترش این سلاح‌ها) با این استدلال ساختگی که اگر قرار باشد بازرسی سلاح‌های بیولوژیک در ایالات متحده صورت گیرد اسرار تکنولوژیک و سود شرکت‌های بیوتکنولوژی امریکایی را به مخاطره خواهد انداخت، دنیا را شوکه کرد. هدف‌های دولت امریکا در عراق، در سال‌های بعد از جنگ با جریان

بازرسی و خلع سلاح سازمان ملل که هدفش از میان بردن سلاح‌های کشتار جمعی در آن کشور بود خوانایی نداشت. به گفته سکات ریتر یکی از بازرسان پیشین سازمان ملل در عراق در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸، این مسئله به‌خاطر خرابکاری یک جانبه دولت امریکا در روند بازرسی سازمان ملل آشکار بود.<sup>۱۲</sup> تا سال ۱۹۹۸، ۹۰ تا ۹۵ درصد از ظرفیت تسلیحاتی ممنوعه‌ای که تخمین زده می‌شد در عراق وجود داشته است در جریان بازرسی سازمان ملل پیدا شده و نابود گردید. مشکل مورد اختلاف در جریان بازرسی مربوط به مجتمع گسترده ساختمانی بود که مختص مسائل امنیتی شخص صدام حسین و حزب بعث بود. از این رو بر سر شیوه کاری که "اشکال بازرسی اماکن حساس" نام‌گذاری شد توافق به عمل آمد تا از طریق آن چهار بازرس سازمان ملل بتوانند بلافاصله وارد این اماکن شده و تأسیسات آن را بازرسی کنند. با این همه در مورد بازرسی اداره مرکزی حزب بعث در بغداد در سامبر ۱۹۹۸، ایالات متحده به‌جای آن که فقط به سازمان ملل اجازه دهد چهار بازرس خود را به آنجا بفرستد، خودسرانه و با اصرار، مأمورین اطلاعاتی خود را به همراه آن‌ها فرستاد. هدف امریکا نفوذ در دستگاه امنیتی صدام حسین بود، کاری که هیچ ربطی به جستجو برای سلاح‌های کشتار جمعی نداشت و هدف آن برانگیختن یک جنجال بین‌المللی بود. به قول سکات رویتر کل این عملیات زیر نظر شورای امنیت ملی امریکا صورت می‌گرفت. این شورا مستقیماً به ریچارد باتلر که آن موقع رئیس تیم بازرسان سازمان ملل بود دستور می‌داد.

دولت عراق به این تخلف آشکار از دستورالعمل "اشکال بازرسی مراکز حساس" اعتراض کرد و بنا به گفته سکات ریتر، دولت امریکا این اعتراض را بهانه قرار داده تا بحران ساختگی به‌وجود آورد و به بازرسان سازمان ملل دستور داد از عراق خارج شوند و دو روز بعد بمباران ۷۲ ساعته‌ای را آغاز کرد که عملیات "رویه صحرای" نام گرفت. هدف این بمباران دستگاه امنیتی شخص صدام حسین بود.

## دولت امریکا با تلقین ترس به مردم امریکا از این طریق، مردمی که قبلاً در اثر فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای پذیرش چنین تلقین‌هایی آمادگی دارند در صدد کشاندن امریکا و جهان به سوی جنگ است.

اطلاعاتی که از مرکز حزب بعث با زیر پا گذاشتن توافقات روند بازرسی سازمان ملل از سوی امریکا به‌دست آمده بود، برای هدف‌گیری این بمباران‌ها مورد استفاده قرار گرفت. عراق پس از این وقایع از دادن اجازه مجدد به بازرسان برای رفتن به مراکز حساس دولتی امتناع کرد. دلیل آن‌ها این بود که از این بازرسی‌ها برای جاسوسی علیه دولت عراق استفاده می‌شود. به این ترتیب جریان بازرسی سازمان ملل متوقف شد. به این ترتیب واشنگتن عملاً آخرین مرحله روند بازرسی سازمان ملل را با شکست روبه‌رو ساخت و با این کار روشن ساخت که هدف واقعی‌اش در اساس "تغییر رژیم" است و نه خلع سلاح. در واقع امریکا از روند بازرسی سازمان ملل به‌عنوان یک اسب تروا استفاده کرده بود تا دولت عراق را سرنگون کند.

### سلطه بر منابع نفت

در تمام مراحل امپریالیسم - همچون نظام سرمایه‌داری به‌طور عام - ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی آن در هم تنیده‌اند. نفت اما، پر اهمیت‌ترین و یگانه عامل استراتژیک حاکم بر اهداف امریکا در خاورمیانه است. علاوه بر ثروت‌های عظیم بالقوه نهفته در تمام ذخائر نفتی آن‌جا برای انحصارات گول‌آسای امریکایی، صرف این واقعیت که ایالات متحده با داشتن فقط دو درصد از ذخائر نفتی شناخته شده در جهان ۲۵ درصد از کل محصولات نفت جهان را مصرف می‌کند، انگیزه مضاعفی به دولت امریکا می‌دهد که کنترل خود را بر عرضه نفت جهان اعمال کند. هیچ تردیدی نمی‌توان داشت که ایالات متحده در صدد کنترل تولید نفت در عراق، این دومین منبع ذخیره نفت در جهان (بعد از عربستان سعودی) است که حاوی بیش از ۱۱۰ میلیارد بشکه نفت یا ۱۲ درصد از کل ذخائر نفتی جهان است. خاورمیانه در مجموع حاوی ۶۵ درصد از کل ذخائر مسلم نفت جهان است. از ۷۳ میدان نفتی تاکنون کشف شده در

غیرامریکایی است دست یابند؟

با وجود این، نه دسترسی مستقیم ایالات متحده به نفت و نه منافع سرشار انحصارات امریکایی در اثر آن، به تنهایی برای توضیح منافع فوق‌العاده و مبرم امریکا در خاورمیانه کافی است. به بیان دقیق‌تر، هیأت حاکمه امریکا کل این منطقه را به‌عنوان بخشی حیاتی از استراتژی گسترش اقتدار جهانی خود تلقی می‌کند. اشغال عراق و برپا کردن رژیم زیر کنترل دولت امریکا، ایران را (که خود از قدرت‌های نفتی و بخشی از "محور شیطانی" بوش است) تقریباً به‌طور کامل در محاصره پایگاه‌های نظامی امریکا قرار خواهد داد - از شمال پایگاه‌های موجود در آسیای مرکزی، از غرب توسط پایگاه‌های ترکیه و عراق، در جنوب توسط پایگاه‌های کویت، عربستان سعودی، قطر و عمان و در شرق توسط پایگاه‌های موجود در پاکستان و افغانستان. این وضع کار دولت امریکا در محافظت از لوله‌های نفتی طرح‌ریزی شده از دریای خزر در آسیای مرکزی از طریق افغانستان و پاکستان به دریای عمان را آسان‌تر خواهد کرد و به واشنگتن پایگاه نظامی مستحکم‌تری در خاورمیانه یعنی جایی خواهد داد که هم اکنون ده‌ها هزار نظامی امریکایی در ده کشور آن مستقر گردیده‌اند. این وضع به امریکا اهرم قدرتمندتری برای فشار بر عربستان سعودی و دیگر کشورهای خاورمیانه خواهد داد و به کوشش‌های ابر قدرت جهانی برای تحمیل شرایطی به نفع توسعه‌طلبی اسرائیل و مصادره سرزمین فلسطین تحکیم بیشتری خواهد بخشید. و نیز قدرت اقتصادی در حال گسترش چین، و اقتصاد اروپا و ژاپن را

عراق، فقط ۳۰ نای آن در حال تولید نفت است. طبق تخمین وزارت انرژی امریکا، عراق علاوه بر ذخائر نام برده، حدود ۲۲۰ میلیارد بشکه دیگر در منابع "متحمل و ممکن" خود ذخیره دارد. مجموع این ذخائر کافی برای تأمین نفت وارداتی امریکا در سطح کنونی‌اش به مدت ۹۸ سال خواهد بود. محاسبه شده است که عراق قادر است تولید نفت خود را در عرض هفت سال پس از برداشته‌شدن محاصره اقتصادی، از سه میلیون در روز به شش میلیون بشکه برساند. ارقام خوشبینانه‌تر حتی امکان افزایش تولید نفت در عراق را به ۱۰ میلیون بشکه در روز تخمین می‌زنند.<sup>۱۳</sup>

وزارت انرژی ایالات متحده پیش‌بینی می‌کند که تقاضای جهانی برای نفت در ۲۰ سال آینده می‌تواند از میزان کنونی ۷۷ میلیون بشکه در روز به ۱۲۰ میلیون بشکه افزایش یابد. بالاترین میزان افزایش مصرف در امریکا و چین پیش‌بینی می‌شود. در حال حاضر ۲۴ درصد از نفت وارداتی امریکا از خاورمیانه تأمین می‌گردد و انتظار می‌رود که با اتمام ذخائر دیگر، این میزان به سرعت افزایش یابد. اوپک زیر رهبری عربستان سعودی، عرضه نفت را پایین نگه‌داشته تا از سقوط قیمت نفت جلوگیری کند. تولید نفت در خاورمیانه در عرض بیست سال گذشته به‌حال سکون نسبی درآمده است به‌طوری که ظرفیت تولید اوپک (به‌رغم ذخائر عظیم آن) در حال حاضر پایین‌تر از سال ۱۹۸۰ است.<sup>۱۴</sup> به این دلیل امنیت و قابل دسترس بودن ذخائر نفتی تبدیل به مسئله‌ای هر چه جدی‌تر برای انحصارات امریکا و منافع استراتژیک ایالات متحده شده است. به قول دونالد کیگان نظریه‌پرداز دست راستی و استاد دانشگاه ییل: "هر وقت ما مشکل اقتصادی داشته‌ایم علتش اختلال در عرضه نفت بوده است. اگر ما نیرویی در عراق داشته باشیم دیگر هیچ اختلالی در عرضه نفت ما وجود نخواهد داشت."<sup>۱۵</sup>

انحصارات امریکایی از همین حالا مشغول تعیین جایگاه خود برای روزی هستند که خواهند توانست به عراق و ایران برگردند. به گفته رابرت الیسون جونیور رئیس شرکت نفتی آنادارکو "ما با پول، قطر و عمان را واداشتیم جابایی در خاورمیانه برایمان بسازند... حال نیاز داریم در خاورمیانه خود را در موقعیتی مناسب برای روزی که عراق و ایران دوباره عضوی از خانواده ملل جهانی می‌شوند قرار دهیم."<sup>۱۶</sup>

در حال حاضر انحصار بزرگ نفتی فرانسوی توتال با داشتن حق انحصاری مذاکره برای توسعه میدان نفتی منطقه مجنون و بن‌عمر، مهم‌ترین جایگاه را در عراق دارد. بزرگترین قراردادهای بعد از آن، انتظار می‌رود به شرکت ایتالیایی انی و کنسرسیوم نفتی روسی به رهبری لوک ایل داده شود. در صورتی که نیروهای نظامی امریکا وارد خاک عراق شود و یک دولت دست‌نشانده یا یک دولت موقت نظامی امریکایی در آن‌جا برقرار کند، همه این قراردادها زیر سوال خواهد رفت. در آن صورت انتظار خواهیم داشت که شرکت‌های نفتی کدام کشور، برای بستن قراردادهای جدید وارد مذاکره شده و به سهم بزرگی از نفت که اکنون در تصاحب شرکت نفت فرانسوی و دیگر شرکت‌های

## واشنگتن عملاً آخرین مرحله روند

### بازرسی سازمان ملل را با شکست رو

### به‌رو ساخت و با این کار روشن ساخت که هدف

### واقعی‌اش در اساس "تغییر رژیم" است و نه

### خلع سلاح. در واقع امریکا از روند

### بازرسی سازمان ملل به‌عنوان یک

### اسب تروا استفاده کرده بود تا

### دولت عراق را سرنگون کند.

## جهان تک قطبی

در نخستین دهه ۱۹۷۰، در اثر لطمه خوردن به موقعیت اقتصادی

در حال حاضر انحصار بزرگ نفتی فرانسوی توتال با داشتن حق انحصاری مذاکره برای توسعه میدان نفتی منطقه مجنون و بونامه مهم‌ترین جایگاه را در عراق دارد. بزرگترین قراردادهای بعد از آن، انتظار می‌رود به شرکت ایتالیایی انی و کنسرسیوم نفتی روسی به رهبری لوک، ایل داده شود. در صورتی که نیروهای نظامی امریکا وارد خاک عراق شود و یک دولت دست نشانده یا یک دولت موقت نظامی امریکایی در آنجا برقرار کند، همه این قراردادها زیر سوال خواهد رفت.

نایدیری برخوردار است و تصمیم به حفظ این قدرت است. سابقه‌های تسلیحاتی بی‌ثبات کنه، اعصار گذشته را بلا استفاده کند و رقابت در بازرگانی و سایر فعالیت‌های صلح‌آمیز را محدود سازد. ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ سریع‌تر از دیگر کشورهای عمده جهان رشد کرد و منسوخ نظامی خود را گستر از آنها کاهش داد و بر سرمایه‌گذاری برای پیشرفت تکنولوژی نظامی برتری کامل پیدا کرد. هدف جدید امریکا اما اکنون این است که این امتیازات خود را دائمی کند و این عمل انجام شده‌ای است که دیگر کشورها را بر آن خواهد داشت که حتی فکر رسیدن امریکا را از سر بردارند. برخی مستشرقین این استراتژی را "پیشی‌گرفتن سریع" نامیده‌اند. استراتژی‌ای که در آن ایالات متحده برای به دست گرفتن برتری تکنولوژیک (در زمینه‌هایی مانند روبوت، اشعه لیزر، تکنولوژی مأمورهای، مهمات دقیق و غیره) چنان سریع حرکت می‌کند که هیچ کشور دیگر با اتلافی از کشورهای هیچ‌گاه نتواند او را به‌عنوان رهبر، محافظ و مأمور اجرای امور جهانی به چالش گیرد.<sup>۱۷</sup>

چنین هجومی برای برتری نامحدود امپریالیستی چاره‌ای ندارد جز آن‌که در درازمدت با شکست روبه‌رو شود. امپریالیسم در دوران سرمایه‌داری هم گرایش گریز از مرکز دارد و هم مرکزگر. تسلط نظامی بدون حفظ سلطه‌ی اقتصادی ممکن نیست و سلطه اقتصادی در نظام سرمایه‌داری ذاتاً ناپایدار است.

واقعیت بلافصل و موجود اما، این است که دولت امریکا با سرعت هر چه تمامتر دارد در جهتی حرکت می‌کند که کنترل خود را بر جهان هم به ضرر رقیبش و هم به ضرر کشورهای "جنوب" افزایش دهد. محصل احتمالی این رویداد عبارت از تشدید استثمار در سفیاس جهانی، همراه با ظهور مجدد رقابت‌های امپریالیستی خواهد بود چرا که دیگر کشورهای سرمایه‌داری طبیعتاً کوشش خواهند کرد ایالات متحده را از استراتژی "پیشی‌گرفتن سریع" باز دارند. هدف گسترش امپراتوری امریکا، از دید دولت فعلی فقط یک

به‌طور هر چه فزاینده‌تری به رژیم زیر تسلط امریکا در خاورمیانه برای رفع حیاتی‌ترین نیازهای انرژی خود وابسته خواهد کرد. بنابراین کنترل نفت از طریق نیروهای نظامی به معنای قدرت هر بیشتر اقتصادی، سیاسی و نظامی در مقیاس جهانی خواهد بود.

ایالات متحده نسبت به اروپا و ژاپن طی ربع قرن پیش از آن و به‌دلیل نتایج ارتباط دلار با دلار در ۱۹۷۱، وسیعاً باور بر این بود که این کشور در مسیر از دست دادن مقام خود به‌عنوان قدرت مسلط در جهان سرمایه‌داری است.

در سال‌های دهه ۱۹۹۰ با فروپاشی شوروی که ایالات متحده را به تنها ابر قدرت جهانی بدل کرد، و با رشد اقتصادی سریع‌تر امریکا نسبت به اروپا و ژاپن، ناگهان واقعات کاملاً متفاوتی ظاهر گشت. از این روی، در این سال‌ها در محافل بالا و استراتژیک ایالات متحده، ایده به خود آوردن نوعی امپراتوری امریکایی مطرح شد که از تمام امپراتوری‌هایی که تاکنون نه تنها سرمایه‌داری بلکه تاریخ جهان به خود دیده است فراتر رود؛ یک پکیس امریکانای واقعی.

تحلیلات گران سیاست خارجی اکنون این ایده را ظهور "جهان تک قطبی" نام نهاده‌اند. استقرار چنین دنیای تک قطبی بر بنیانی دائم به‌عنوان هدف بی‌پرده دولت جورج بوش، یک سال پس از حمله ۱۱ سپتامبر آشکار شد. جان ایکن بری استاد ژئوپلیتیک دانشگاه جورج تاون و یکی از نویسندگان سرفه‌ای مجله امور خارجی که توسط "شورای روابط خارجی" انتشار می‌یابد، می‌نویسد:

استراتژی بزرگ و جدید (که توسط دولت بوش آغاز گردیده است) با تعهد بنیانی به حفظ جهانی تک قطبی آغاز می‌شود که در آن هیچ قدرت دیگری امکان رقابت با امریکا را نخواهد داشت. به هیچ اتلافی از قدرت‌های بزرگ بدون ایالات متحده اجازه داده نخواهد شد. هژمونی (برتری) پیدا کند. بوش در نطق جشن پایان تحصیلی دانشگاه نظامی وست پونیت در ماه ژوئن (۲۰۰۲) این نکته را به صورت سنگ بنای سیاست امنیتی امریکا تعیین کرد و گفت: "امریکا از قدرت نظامی چالش

خاندانی نشان داده است.

2. Horstein, "Medien: Essays in our Changing World", 1984, p. 464.
3. Harry Maguoff, "Age of 'Imperialism'".
4. Journal Constitution: "The presidents Real Goal in Iraq"(Sep. 29, Atlanta 2002)
5. Joseph Schumpeter, Imperialism and Social Classes, edited and Introduced by Sweezy (New York): August M. Kelly, 1991) p 66. Paul
6. اثر «در بسیاری (اگر نگوییم اکثر) ما چراغ‌ها را در دست می‌گیریم تا راه را روشن کنیم» به معنی این است که با روشن نگرفتن راه‌های دفاعی وجود نداشت. جنگ نوین است، علیه چنین مهاجمی برپا شده است، بلکه به عکس به خاطر تسلط آزادی تجارت نوین است به این کشور بود. مبارزه مبارزات برای آزادی بر سر تقسیم ارزش‌ها و ارزش‌ها، نیز گویا صورت نگرفت، بلکه ترجمه این «مسئولیت‌ها» است. آزادی نبود.
7. نیویورک تایمز، ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۲
8. نیویورک تایمز، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۲
9. نیویورک تایمز، ۱۰ اکتبر ۲۰۰۲
10. کمیته سنای مربوط به مسائل بانکی، مسکن و امور اقتصادی، صادرات انرژی ایالات متحده به عراق و اثرات آن‌ها بر رفاه سیاسی نظامیان آمریکایی در جنگ، کنگره سناتور سوم، نشست دوم، ۱۹۹۴، صفحات ۲۶۴-۲۶۵، *Buffalo News*, Sep. 23, 2002.
11. Sydney Morning Herald, Oct. 23, 2002.
12. Scott Ritter, War on Iraq (New York, context William Rivers With 2002, the Guardian Oct; 2002, 30 Books); News day July.
13. East Report, Fall Niddle: www.eia. doe. gov / emen / cabs/IRAQ.html 2002; San Francisco Chronicle, September, 2002.
14. L. Morse and James Richard, "The Battle for Energy Edward 2002 March/April Dominance@ Foreign Affairs.
15. به نقل از کتاب بوکمن زیر عنوان "The Presidents Real Goal" in Iraq
16. نیویورک تایمز، ۲۲ اکتبر ۲۰۰۲
17. Ambition "Foreign Affairs, October Americas Imperial" 2002.

استراتژی، برای استقرار دائمی از دولت متحده با سرور، تا حد امکان، به این جهت نیست بلکه به عنوان راه برودت رفاهی از بحران اقتصادی این کشور، راهی است که در صورت حاشیو سریع دست‌های از سرور و شکر شکرمانی و به همین سبب خورده نیز در نظر گرفته می‌شود. دولت ایالات متحده برای این منظور است که از طریق منابع نظامی و اطلاعاتی در عراق با استفاده از این منابع اقتصاد کشور را تحریک به رشد، اما شدت به حدی رسیدن به حدی که به معنای فشار یا جنگ می‌تواند به مداخلات اقتصادی نیز کمک کند. زیرا که این کار بی‌سود موجب کاهش هزینه‌ها و رشد معجزه برآوردن این کشور می‌شود. برآمده‌هایی که به آنها راه می‌رود به معنای مردم کند، که می‌تواند بلکه نشانها برای کالاهای مصرفی را که به سایر کشورهای توسعه‌یافته می‌رود. این امر نشان می‌دهد که این دولت از زمان دارنده آمریکا در نظر گرفته شده است. این کشور در تلاش است که برای استفاده از استراتژی این دولت، در نظر گرفته شده است. راه حل برای احیای اقتصاد ایالات متحده و اقتصاد جهانی و اقتصادی در این دولت گرفته، تقریباً همیشه، است. دولت متحده و شاه است.

و در پایان آمده است که این اقدامات در حرکت این مسئله است که در کشور جدید دولت آمریکا برای تسلط بر جهان ساخته و برپا شده هیچ دولت مخصوص نیست. (به سبب به ایالات متحده یک دولت در دروازه دولت یافت) بلکه به عکس از راه این جهت است که در این دولت بین مرحله آمریکایی برپا داده است. عقب نشاندن پیشرو آمریکا سراسر که پیشرو آمریکایی‌ها در بازار سراسری نیست، اما آزادی شود معنای در برنج در این‌که وان تاکنون تا به اندازه قابل توجه به پیشبرد اهداف آمریکایی‌ها خود خواهد بود. نقش تعیین‌کننده برای آزادی خواهد بود. به این دلیل است که به هیچ نوع برای مردم چه در ایالات متحده و چه در خارج در راه یک مبارزه بین‌المللی هم علیه جنگ مردم علیه این سیستم برای آزادی بشریت اطمینانی نخواهد داشت.

## پی‌نوشت‌ها:

این مطلب ترجمه‌ای است از منبع زیر:

John Bellamy Foster, US Imperial Ambitions and Iraq. Monthly Review, Vol. 54, No. 7.

۱. دولت بوش اخیراً گفته بود که "تغییر رژیم" می‌تواند، طوری که این دولت داده شود که شامل دولت در عراق زیر رهبری صدام حسین هم باشد. اما به شرطی که این دولت با بازرسان سازمان ملل و خلع سلاح طوری همکاری کامل کند که ثابت پذیرش برای دولت آمریکا باشد. دولت بوش اما اعلام کرده است که چنین چیزی بسیار غیرممکن است. چنین موضع‌گیری را می‌توان بخشی از استراتژی سیاسی - قانونی دولت آمریکا برای جلب حمایت دیگران برای حمله به عراق تعبیر کرد چرا که آمریکا می‌تواند اعلام کند که عراق با جریان بازرسی سازمان ملل عدم